

□ بیهقی در سه جای داستان حسنک را، کمابیش صریح، شهید خوانده است. یکی از زیان خود او در مجلسی که اموالش را مصادره می کنند و در حقیقت شاهی برای دفاعیه او نیز هست:

اگر امروز اجل رسیده است کس باز نتواند داشت که بر دار کشند یا جز دار، که بزرگتر از حسین علی نیم.

که، بدین سان، غزنویان را، به دلالت تضمّن، یزیدی می خوانند. بار دوم، وقتی او را به پای چوبه دار می برند که صحنه ساز داستان گوتیا به این مناسبت حال مردانی را توصیف می کند که به ملکوت اعلی می روند:

قرآن خوانان قرآن می خواندند. حسنک را فرمودند که جامه بیرون کش. وی دست اندر زیر کرد... و برهنه با ازار بایستاد و دستها درهم زده، تنی چون سیم سفید و رویی چون صد هزار نگار.

و، بار سوم، بر زبان مادر جگر آور حسنک که در سوگ فرزند جان سوخته می گوید:

بزرگامردا که این پسرم بود که پادشاهی چون محمود این جهان بدوداد و پادشاهی چون مسعود آن جهان.

«این جهان» یعنی وزارت و بزرگی و جاه و مقام و «آن جهان» یعنی بهشت که نصیب شهیدان می شود.

□ بیهقی در کلیه ماجراهای داستان حضور خود را اعلام می دارد و بدین ترتیب خواننده را به واقعی بودن حوادث داستان و سیر وقایع مطمئن می سازد:

من که بوالفضل و قومی بیرون طارم به دکانها بودیم نشسته در انتظار حسنک.

همه خلق بدر می گریستند، خودی روی پوش آهنی بیاوردند عمدتاً تنگ و آواز دادند که سنگ دهید [= زنید]. هیچ کس دست به سنگ نمی برد و همه زارزار می گریستند.

□ نویسنده حتی از عنوان «شغل» برای رساندن پیام خود بجا بهره جسته است.

چون حسنک را از بست به هرات آوردند بوسهل زوزنی او را به علی رابض چاکر خویش سپرد و رسید بدو از انواع استخفاف آنچه رسید.

می دانیم که «رابض» به معنی رام کننده اسب است که در قدیم شغل مهمی بوده است. وقتی بوسهل حسنک را به چاکر خویش، علی رابض، می سپارد، معنایش این است که چموشی را به دست کسی می سپارد که او را رام کند.

□ سرانجام، داستان حسنک آغازگاه مشخص [این بوسهل مردی امام زاده...] و اوج مشخص [حسنک را به پای دار آوردند] و پایان مشخص [حسنک قریب هفت سال بر دار بماند] دارد.

درباره نسخه‌های از «مثنوی»

دکتر توفیق هـ سبحانی

پس از گذشت ۷۴۰ سال قمری از درگذشت مولانا جلال الدین محمد، اخیراً مرکز نشر دانشگاهی نسخه موزه مولانا در قونیه را به مطلوبترین وجهی به چاپ رسانده و در اختیار علاقه‌مندان مولانا و مثنوی قرار داده است. به نظر متخصصان و مولوی‌شناسان این کاملترین نسخه‌ای است که در آن هر شش دفتر مثنوی بین‌الدفتین آمده است. برخی با توجه به تاریخ کتابت آن، که ۶۷۷ هجری است، نسخه‌های دیگری را عنوان کرده‌اند که تاریخ کهنتری دارند. بعضی می‌دانند که نسخه‌هایی از دفترهای اول و دوم در دست است که پیش از سال ۶۷۲ هجری، که سال وفات مولانا است، نوشته شده‌اند. اما نسخه‌ای کامل که هر شش دفتر را دربرداشته باشد پیش از این نسخه قونیه نسخه دیگری نیست. قبل از همه در سال ۱۹۲۶، استوری (C.A. Storey) به مرحوم نیکلسون اطلاع داده است که در قاهره نسخه‌ای با فلان و بهمان مشخصات موجود است و نیکلسون پس از تهیه فیلم و بررسی آن متوجه شده است که نسخه جعلی است و این مطلب را وی در سال ۱۹۲۸ متذکر شده است.^۱

در سال ۱۹۶۶ آقای نصرالله مبشرطرازی، فهرست‌نگار افغانی الاصل دارالکتب مصر فهرستی به نام فهرس المخطوطات الفارسیة التي تقنیها دارالکتب حتی عام ۱۹۶۳، در دو جلد، در قاهره چاپ کرده است و در صفحه ۱۰۶ جلد دوم آن نسخه‌ای از مثنوی را با مشخصات زیر - که در مواردی خطا هم دارد - ثبت کرده است:^۲

«۱۹۹۲- نسخه اخری [مثنوی]، اولها کالسابقه^۲، مخطوطه،
مجدولة بالمداد الاحمر، بقلم نسخ، بخط محمد بن عيسى الحافظ
المولوى القنوى، تمت كتابته فى اواخر شهر رمضان سنة
۶۶۸هـ. ستة اجزاء فى مجلد، فى ۵۰۱ ص، مسطرتها ۲۷ سطراً^۳،
فى ۱۶۸۲۳ سم».

در آن هنگام، محققانى چون شادروان مجتبی مینوی و مرحوم
بدیع الزمان فروزانفر و دیگران آن فهرست را خوانده و سکوت
کرده اند. کاری که انجام داده اند این بوده است که فیلمی از آن
تهیه کنند و در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگه دارند -
خدایشان بیامرزد. فهرست نگارانی چون آقای محمد نوندر^۴ و
مرحوم عبدالباقی گولپینارلی^۵، که چم و خم کتابخانه‌های قونیه در
دستشان بود، در فهرستهای خود آن نسخه را نیاورده اند. آقای
دکتر عبدالحسین زرین کوب، که پس از سالها با دقتی خاص
«سرنی» را کشف کرده و «بحری را در کوزه» ای ریخته اند و
«پله پله تا ملاقات خدا» رفته اند، در این باره حرفی نزده اند؛ چون
مطمئن بوده اند که نسخه مجعول است.

هر چند این سخنان دوباره خرم‌ن به یاد دادن و تکرار حرفهایی
است که مرحوم نیکلسون در ۶۵ سال پیش زده است؛ اما از آنجا
که نسخه قاهره را اخیراً آقای دکتر محمد استعلامی به عنوان
نسخه‌ای اصیل مطرح کرده و ملاک تصحیح قرار داده اند و مکرراً
به ضرس قاطع، نسخه «زمان حیات مولانا» و «متن درست مثنوی»
خوانده اند و از تاریخ دست خورده آن نتایجی نادرست استنباط
کرده اند و با آنکه مولانا خود در ابتدای دفتر ششم گفته است:
«میل می‌جوئد به قسم سادسی» نوشته اند که «مولانا در هنگام
سرودن دفتر ششم همواره میل به خاموشی داشته و پس از پایان
این دفتر (۶۶۸هـ یعنی همان تاریخ مجعول) چهار سال آخر عمر
را بیشتر در خاموشی گذرانده است»، و با این نوشته‌ها
علاقه‌مندان مولانا و دانشجویان را در مورد محتوای زندگینامه‌ها و
حدس و گمانهایی که تا کنون در تاریخ ختم مثنوی زده شده دچار
تردید و دودلی کرده اند، خواستم با چاپ عکس آخرین صفحه
نسخه مورخ ۶۶۸هـ (که در واقع در ۷۶۸هـ نوشته شده) ابتدا
دلایلی مجعول بودن آن را فهرست وار بیاورم و بعد درباره هر
دلیل توضیحی مختصر به عرض برسانم:

به دلایلی زیر نسخه ۶۶۸هـ قاهره مجعول است:

(۱) حاوی تتمه سلطان ولد بر مثنوی است؛

(۲) سلطان ولد را با لقب «سلطان الاولیا» خوانده است؛

(۳) بلافاصله بعد از لقب «سلطان الاولیا» عبارت «عَظَمَ اللَّهُ

ذکره» را افزوده است؛

(۴) «ستمائه» دست خورده است؛

(۵) رقم «سنه ۶۶۸» در حاشیه راست در پایین صفحه کاملاً

جدید است:

(۶) مصحح مثنوی خود نیز در تصحیح مثنوی تتمه سلطان ولد
را نیاورده است.

اگر در نسخه ملاک اعتبار فقط تاریخی باشد که در کتیبه کتاب
نوشته اند، اولین نسخه مثنوی باید نسخه شماره ۱/۳۷۰ کتابخانه
آصفیه باشد که به تاریخ پنجم رمضان ۶۰۸هـ - که مولانا چهار
سال پیش نداشته - کتابتش به خط نسخ عضد
بن الحسنی الحسینی به پایان رسیده است.^۷ دومین نسخه نسخه
کتابخانه مرحوم استاد مجتبی مینوی را باید شمرد که به خط نسخ
احمد بن حسین الویاری در اواخر شوال ۶۳۶هـ، یعنی تقریباً
بیست و یک سال پیش از آنکه مولانا مثنوی را آغاز کند، به پایان
رسیده است!^۸

ظاهراً مرحوم پروفیسور صادق عدنان ارزی، مورخ و
نسخه‌شناس زبردست ترک، به استناد فهرس المخطوطات... در
یکی از سخنرانیهای خود قبل از سال ۱۹۸۲، به این نسخه
اشاره‌ای کرده که بر اثر آن یکی از فارغ التحصیلان دوره ادبیات
فارسی از تهران، که استاد دانشگاه آنکارا است، در فرصت
مطالعاتی خود در قاهره به سراغ نشانی مرحوم عدنان ارزی رفته
و توصیف این نسخه را موضوع مقاله‌ای قرار داده است^۹
متأسفانه همین نسخه، که آخرین صفحه اصلی آن ضمیمه
است، با آنکه نسخه‌ای ارزنده است، از سال ۶۶۸ هجری نیست،
زیرا مثنوی در آن تاریخ هنوز به طور کامل سروده نشده بوده
است.

حاشیه:

(۱) مقدمه نیکلسون بر دفتر سوم مثنوی، ترجمه دکتر نصرالله پورجوادی،
تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، صفحه هشت، نسخه شماره ۴.

(۲) فهرس المخطوطات الفارسیه... القاهرة، مطبعة دارالکتب، ۱۹۶۶، ج ۲،
صفحه ۱۰۶، شماره ۱۹۹۲.

(۳) این مطلب صحیح نیست، زیرا نسخه قبلی، که پیش از این نسخه معرفی شده،
چنین آغاز می‌شود: بشنو از نی چون حکایت می‌کند... در حالی که آغاز نسخه
اخیر چنین است: بشنو این نی چون شکایت می‌کند... (نک. فیلم شماره ۲۷۰۸
دانشگاه تهران).

(۴) این هم دقیق نیست، زیرا دکتر سعدالدین قوجاتورک سطرهای آن را بین ۲۷
تا ۳۰ سطر تثبیت کرده است ← Armagan, 1985, s.365

(5) *Mevlânâ Bibliografyası*, Mehmet Önder, I-II, Türkiye İŞ Bankası,
Ankara, 1978

(6) *Mevlânâ Müzesi Yazmalar Kataloğu*, A. Gölpinarli, I-III, Ankara.

(۷) فهرست آصفیه، فهرست کتب نفیسه قلمیه... میر عثمان علی خان بهادر، ۴
جلد، ۱۳۴۷-۱۳۵۷؛ ج ۱، ص ۳۷۰. علت این خطا را من پیدا کرده‌ام، آن شاه‌الله در
مقاله‌ای که در فرهنگ ایران زمین به وسیله استاد ایرج افشار چاپ خواهد شد، علت
خطا را خواهد دید.

(۸) فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۴، ص ۳۱۴۴.

یکی را می‌گفت و دعایی می‌کرد. همانا که چون خدمت شیخ صدرالدین (قونیوی) رسید، خطاب کرد که بسم الله الملك المحققين، شیخ الاسلام فی العالمین و دعا می‌گفت. شیخ فرمود: شیخ الاسلام در عالم یکی بود او نیز رفت... بعد از این انتظام امور و نظم جمهور فتور خواهد یافتن.^{۱۱}

حکایت زیر خواندنیتر است:

چون مولانا نقل فرمود، چلبی حسام‌الدین به ولد [سلطان ولد خود هم همیشه خود را به این نام خوانده است] گفت که به جای والد نشین و شیخی کن تا من در خدمت ایستاده باشم. ولد قبول نکرد و گفت: چنانکه در زمان مولانا خلیفه بودی، بعد از او هم خلیفه باش که مولانا نگذشته است.^{۱۲}

اگر «سلطان الاولیا» بودن سلطان ولد را بپذیریم، این لقب باید بعد از ۶۸۳ هـ (سال وفات حسام‌الدین) و حتی بعد از ۶۹۱ هـ (سال درگذشت کریم‌الدین بکتمر) به کار رفته باشد. در این صورت، این نسخه باید بعد از ۶۹۱ هجری، که هم حسام‌الدین چلبی و هم شیخ کریم‌الدین بکتمر وفات کرده بوده‌اند، استنساخ شده باشد.

۳) اشکال دیگری که در مورد این نسخه وجود دارد عبارت «عظم الله ذکرة» در عنوان تتمه مثنوی است. این عبارت آشکارا نشان می‌دهد که نسخه بعد از سال ۷۱۲ هجری که سلطان ولد هم در گذشته است تحریر یافته است. «عظم الله ذکرة» (خداوند پادشاه را بزرگ گرداند) عبارتی است که شاید در مورد زندگان هم به کار رود، اما بیشتر در مورد مردگان به کار رفته است. اگر توجه کنید، کاتب نسخه «المولوی القونوی» است، یعنی هم از طریقت مولویه است و هم اهل قونیه. در میان مولویه «عظم الله ذکرة» هرگز در مورد زندگان به کار نرفته است. سلطان ولد در ولدنامه از این عبارت بارها استفاده کرده است:

باز رجوع کردن به قصه شیخ صلاح‌الدین - عظم الله ذکرة...^{۱۴}

رجوع کردن به قصه شمس‌الدین - عظم الله ذکرة...^{۱۵}

در مناقب العارفين می‌خوانیم:

بعضی روایت کردند که [شمس‌الدین] در جنب مولانای بزرگ - عظم الله ذکرها - مدفون است.^{۱۶}

روزی ملازم حضرت خلیفه‌الحق چلبی حسام‌الدین - عظم الله ذکرة - به زیارت خداوندگار به مدرسه آمده بودیم.^{۱۷}

سیهسالار نوشته است:

مولانا شمس‌الدین تبریزی - عظم الله ذکرة - سرور پادشاهان معشوقان در مرتبه آخرین بود.^{۱۸}

حضرت خداوندگار ما سلطان الاولیا و المکملین قطب الاولین - والآخرین... عظم الله ذکرة و قدس الله روحه - را به کدام زبان و بیان ستایش توانم کردن؟^{۱۹}

توضیح مختصر درباره اشکالات نسخه

۱) احتوای تتمه سلطان ولد: با توجه به هیمنه‌ای که مولانا جلال‌الدین داشته است تا به حدی که همین فرزند خود، سلطان ولد، را به سبب اختلافی که با همسرش فاطمه‌خاتون، دختر صلاح‌الدین زرکوب قونیوی، پیدا کرده بود در نامه‌ای مورد خطاب و عتاب قرار می‌دهد و حضوری با او سخن نمی‌گوید.^{۲۰} همچنین با در نظر گرفتن حرمتی که سلطان ولد برای پدر خود قائل بود و با توجه به سلسله‌مراتبی که لااقل در میان اهل طریقت مراعات می‌شد، نمی‌توان باور کرد که سلطان ولد جرات کند قبل از وفات مولانا (۶۷۲ هـ) تتمه خود را بر کتاب پدر بیفزاید. می‌دانیم که این تتمه حتی در نسخه ۶۷۷ قونیه، یعنی کهنترین نسخه کامل مثنوی، نیامده است. ملخص روایت زیر از مناقب العارفين افلاکی مؤید این معنی است:

در آن روزها [روزهای بیماری مولانا] که تمام ائمه شهر و شیوخ دهر به عیادت مولانا درآمدند... یکی از آن جماعت سؤال کرد که به خلافت مولانا مناسب کیست؟... فرمود که خدمت خلیفه‌الحق جنیدالزمان چلبی حسام‌الدین ما. تا سه بار این سؤال را مکرر کردند، در نوبت چهارم گفتند که برای مولانا بهاء‌الدین ولد چه می‌فرمایی؟ فرمود که او پهلوان است، او را محتاج وصیت نیست...^{۲۱}

۲) سلطان ولد را با لقب «سلطان الاولیا» می‌خواند: مولانا در سال ۶۷۲ هـ در گذشته است و پس از او حسام‌الدین چلبی بر مسند خلافت مولویه نشسته و پس از یازده سال خلافت در روز چهارشنبه هجدهم شوال ۶۸۳ هـ در گذشته است. اما سلطان ولد بعد از آن تاریخ نیز قریب هفت سال مرید شیخ کریم‌الدین بکتمر و در کنف تربیت معنوی وی بوده است. شیخ کریم‌الدین در ذی‌الحجه سال ۶۹۱ هـ در گذشته است. آن درویش مولوی که نسخه مثنوی را نوشته است لابد همه این مراتب را می‌دانسته است و مطمئناً لااقل تا سال ۶۹۱ هجری چنین لقبی را در مورد سلطان ولد به کار نمی‌برده است.

در این مورد، حکایت زیر از مناقب العارفين، که بعد از وفات مولانا روی داده است، خواندنی است:

همچنان روز زیارت، کمال‌الدین امیر محفل بر سر راه ایستاده، القاب هر

